

چرا عثمان را ذوالنورین می گفتند؟

- رقیه و ام کلثوم دو دختر دوم و سوم حضرت محمد (ص) بودند که با پسر عموهای خود عتبه و عتیبه ازدواج کردند ولی پس از دعوی پیغمبری حضرت محمد (ص) به دلیل تحولات سیاسی ناشی از اسلام، ابولهب پسران خود را وادار به طلاق دختران محمد کرد و عثمان بن عفان (همان عثمان معروف) آنها را یکی پس از دیگری به عقد خود در آورد و از این رو ملقب به ذوالنورین (دارای دو نور) شد.
- عثمان ابتدا رقیه را به زنی گرفت و عبدالله از این ازدواج پدید آمد. رقیه پس از بازگشت از هجرت به حبشه در مدینه در گذشت. آنچه از اخبار و نوشته ها بر می آید آن است که عثمان مرد بد رفتاری بوده و با زنان خود بر خورد مناسبی نداشته است. حسین عماد زاده در کتاب زندگانی فاطمه زهرا (س) می نویسد: «عثمان به لحاظ سستی اراده و فقدان عزم در عصر خود قبل از رحلت پیغمبر هم وزنی در جامعه نداشت و یکی از بدبختی های او این بود که هر زنی را می گرفت زود می مرد یا از خوش بختی آن زن بود که از زشت کرداری این مرد سخیف راحت می شد. حضرت محمد (ص) نیز قلباً مایل به ازدواج دخترانش با عثمان نبود اما به دلایل سیاسی آنها را به عقد او در آورد.»
- مطمئناً حضرت محمد (ص) هم بیش از هر کس دیگری با خلق و خوی عثمان آشنایی داشته و به ویژه بعد از ازدواج رقیه با او این شناخت بیشتر هم شده است، با این وجود وی پس از مرگ رقیه، دختر دیگر خود ام کلثوم را نیز به عقد عثمان در آورد و عثمان آنچنانکه در ادامه گفته می شود، او را به طرز وحشیانه ای آنقدر کتک زد تا بر اثر جراحات وارده در گذشت.
- شرح ماجرا بدین قرار است:
- در جریان جنگ خندق و بعد از کشته شدن عمر بن عبدود از سپاه کفار و فرار آنها، مغیره بن ابی العاص، عموی عثمان که در جنگ علیه مسلمانان حضور داشت نیز گریخت و به منزل عثمان پناه برد.
- وقتی عثمان به خانه آمد و او را آنجا دید گفت: شایع شده که تو حمزه را کشتی، لب محمد را شکافتی و دندان او را شکستی (جنگ احد) چرا با این سابقه به اینجا آمدی؟ او حال خود را به عثمان گفت. ام کلثوم وقتی مغیره را شناخت شروع به داد و فریاد کرد که من هرگز دشمن پدرم را که کافر است در منزل پنهان نخواهم کرد و عثمان جهت ساکت کردن او متوسل به خشونت شد. حضرت محمد (ص) بعد از جنگ فرمان داد که هر کس مغیره را یافت بکشد که خون او مباح است.
- عثمان مغیره را پناه داد. جبرئیل این موضوع را به پیامبر خبر داد. پیامبر علی (ع) را طلبید و فرمان داد تا با شمشیر خود به خانه عثمان رود و اگر او را دید بکشد. علی به خانه عثمان رفت و چون او مانع از دیدن مغیره شد، به ناچار بازگشت.

- عثمان نزد پیامبر رفت و حضرت محمد (ص) روی از او بر گرداند که چرا دشمن او را پناه داده است. بالاخره اصرار عثمان مؤثر واقع شد و حضرت محمد (ص) به اجبار پذیرفت که او را امان دهد و گفت: «تا سه روز او را امان می دهم که یا اسلام اختیار کند و یا از مدینه خارج شود در غیر اینصورت خون او مباح است» بعد با صدای بلند گفت: خدا لعنت کند مغیره را و کسی که او را پناه دهد و کسی که او را مرکب سواری دهد و کسی که او را زاد و توشه دهد یا مشکی یا نعلینی یا ظرفی یا پالان شتری و ... تا ده چیز شد.

- عثمان مغیره را جای داد و آب و طعام و لباس و مرکب و هر آنچه پیامبر منع کرده بود برای او فراهم نمود. روز چهارم او را سوار کرد و با زاد و توشه از مدینه بیرون فرستاد. پیامبر بوسیله جبرئیل از محل او آگاه شد علی (ع) را بدنبال او فرستاد تا او را بکشد و حضرت علی (ع) اینکار را به انجام رسانید.

- عثمان که از این امر آگاه شد، به خانه رفت و به رقیه گفت: «تو پدرت را از محل امن عمومی من خبر دادی.» رقیه قسم خورد که در آن چند روز به خانه پدر نرفته است، عثمان باور نکرد، چوب جهاز شتر را برداشت و آنقدر بر بدن او زد که به سختی مجروح شد و شکایت نزد پدر برد و پشت خود را که از ضرب جهاز شتر مجروح شده بود به او نشان داد. پس از سه روز رقیه در گذشت.

پس از مرگ ام کلثوم که بدون شک عثمان مسبب آن بود پیامبر گفت: «خدا بکشد آن که تو را کشت و آن کس که ام کلثوم را اذیت کرده حق تشییع جنازه او را ندارد»

برای بررسی بیشتر شرح حال فرزندان حضرت محمد (ص) می توانید به ج ۶ از کتاب بحارالانوار علامه مجلسی رجوع کنید.